
از چشم سیمرغ

چکیده رویدادهای شاهنامه

محمد ابراهیم محجوب



انتشارات لوح فکر

تهران ۱۳۹۸

گیومرت

سیامک

هوشنگ

برده یکم: آغاز جهان

شاهنامه با داستان گیومرت نخستین پادشاه پیشدادی آغاز می‌شود. پایگاه گیومرت در کوهستان است و مردم نیز در غارها و شکاف کوه‌ها می‌زیند و از راه شکار روزگار می‌گذرانند ولی ناچارند پیوسته با اهریمن (دیوان) بجنگند، چنان‌که سیامک فرزند گیومرت، خود به دست دیوزاده‌ای کشته می‌شود. دوره پادشاهی گیومرت سی سال است. در این سال‌ها، او جانوران را رام می‌کند؛ مردم پیش او کرنش می‌کنند، و بدین‌گونه کیش و آیین ریشه می‌دواند.

از سیامک فرزندی به نام هوشنگ مانده که گیومرت او را بزرگ می‌کند و او را به فرمان‌دهی سپاه می‌گمارد تا به کین‌خواهی پدر با دیوان بجنگد. هوشنگ به جنگ دیوان می‌رود و ایشان را شکست می‌دهد. او پس از گیومرت بر تخت می‌نشیند و جهان را آباد و پراز داد می‌کند (گویی تاریخ جهان با مبارزه میان خوب و بد، و میان داد و بی‌داد آغاز می‌شود. این روند کمابیش در سراسر شاهنامه به چشم می‌خورد).

هوشنگ، دومین پادشاه پیشدادی، آب را به جوی و دشت روانه می‌سازد، کشاورزی را بنا می‌نهد و به مردم یاد می‌دهد چگونه به جای سکونت در غارها برای خودشان پناهی بسازند. آتش نیز در روزگار هوشنگ پیدا شده و او به شکرانه این پیروزی، جشنی برپا داشته که از آن پس با نام سده جزو آیین ایرانیان شده است. به‌کار گرفتن جانوران اهلی و خانگی در عصر این پادشاه آغاز می‌شود. هوشنگ پس از چهل سال پادشاهی می‌میرد و تاج و تخت او به پسرش تهمورت می‌رسد.

تهمورت دارای فرّه ایزدی است و مردی پاک‌اندیش به نام شیداسپ وزارت او را برعهده دارد. تهمورت کمر به پاک‌سازی جهان از بدی‌ها می‌بندد. او به دیگران یاد می‌دهد چگونه از پشم جانوران پارچه ببافند. نیز موفق می‌شود بسیاری از جانوران را رام کند و سواره با دیوان درافتد. دیوان در خشم می‌شوند و با سپاهی گران‌براو می‌شورند. تهمورت گروهی از ایشان را می‌کشد و گروهی دیگر را گرفتار می‌سازد. دیوان گرفتار، به تهمورت خط و نوشتن می‌آموزند تا او ایشان را از بند رهایی ببخشد. تهمورت سپس به دیوان فرمان می‌دهد به مردم خط یاد بدهند. دین و آیین نیز در زمان تهمورت رسمیت می‌یابد. او فرزندی به نام جمشید دارد که پس از وی به پادشاهی می‌رسد. فرمان‌روایی تهمورت سی سال است.

در فرهنگ ایران باستان فرّه ایزدی نیرویی آسمانی شمرده می‌شد که هرکس به فراخور وظیفه‌ای که برعهده داشت باید از آن برخوردار می‌بود و گرنه در کارش کام‌یاب نمی‌شد.

شماری از اسطوره‌پژوهان بر این باورند که در نخستین بخش‌های شاهنامه، پادشاهی نماد «دوره» است و زمان در این دوره‌ها نباید مطابق تقویم امروزی گرفته شود. مراد از دیوان نیز عموماً مردم نومی ایران در بدو ورود آریاییان است.

جمشید

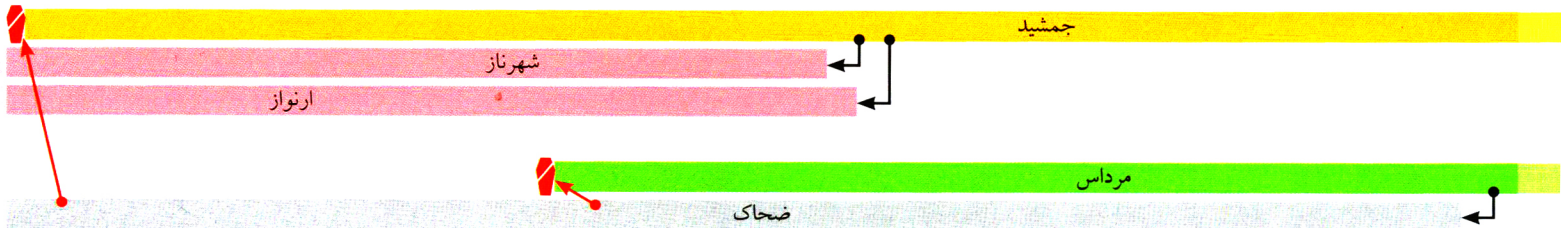
تهمورت

هوشنگ

شیداسپ وزیر تهمورت



برتخت نشستن کیومرث
هنرمند نامعلوم
۱۰۰۰ ه. ق.
موزه رضا عباسی



بردهٔ دوم: پادشاهی جمشید

جمشید پادشاهی است بنیان‌گذار و سامان‌بخش، چنان‌که زندگی وحشی‌وار آدمیان را سامان می‌دهد و مردم را به چهار گروه دین‌یاران، کشاورزان، پیشه‌وران، و سپاهیان بخش می‌کند تا هرکس به کاری باشد و تن پرور نماند و همگان آزاده باشند. او کشتی می‌سازد و دریانوردی می‌کند، پزشکی و معماری را بنیان می‌نهد، و سپر و شمشیر و دیگر افزارهای جنگی می‌سازد. دیوان شاه را به هوا می‌برند و مرغان بر فراز سرش به کرنش می‌آیند. او حتی زمان را نیز زیر فرمان دارد. روزی که او به یاری دیوان بر آسمان دست می‌یابد نخستین روز بهار است. جمشید این روز را فروردین می‌نامد و بدین‌گونه جشن نوروز پدید می‌آید.

جمشید سی صد سال دادگرانه کشورداری می‌کند. آن‌گاه مست خودپسندی شده به یزدان ناسپاس می‌شود. پس بزرگان کشور را گرد می‌آورد و به ایشان می‌گوید چون هنرها در جان همه از من پدید آمده و من هستم که گیتی را به خوبی و زیبایی آراسته‌ام پس شما باید به من بگروید و مرا خداوندگار خود بدانید. کسی یارای دم زدن ندارد. بدین‌گونه، جمشید با درآمیختن امر موبدی و شهریاری، فرّه‌ایزدی (و به دنبال آن پشتیبانی مردم) را از دست می‌دهد (و فرجامی شوم پیدا می‌کند که گویی حکمتی نمادین در آن است).

در همسایگی ایران، در آن سوی اروندرود، در دشت سواران نیزه‌گزار (سرزمین تازیان) سالاری نیکوکار و خداپرست به نام مرداس، فرزندی نابه‌کار به نام ضحاک دارد که برخلاف پدر از فضایل انسانی به دور است و وجودی لبریز از خودپرستی دارد و از این‌رو اهرمن او را می‌فریبید و به فرمان خود در می‌آورد تا جایی که ضحاک با همکاری اهرمن، پدر را می‌کشد و جایش را می‌گیرد.

در ایران به دلیل ادعاهای جمشید جوش و خروشی برپاست و از هر سو هرکس که نیرویی دارد سرکشی می‌کند. سرانجام برخی از سرداران سپاه جمشید نزد ضحاک می‌روند و از او یاری می‌جویند (نوعی کودتای نظامی؟) ضحاک به ایران می‌تازد و تاج بر سر می‌نهد و دو دختر جمشید یعنی شهرناز و ارنواز را به جادو گرفتار می‌کند. جمشید صد سال گریزان است ولی سرانجام او را در کنار دریای چین پیدا و به فرمان ضحاک با اره دونیم می‌کنند (برخی پژوهشگران مرگ جمشید به این شیوه را نمادی از درختی بودن پیکر او می‌شمارند).

شهرناز

ارنواز

ضحاک



شهرناز

ارنواز

ضحاک

کاهه طومار ضحاک را پاره می کند

منسوب به قدیمی

برگی از شاهنامه شاه تهماسبی (۷۰-۳۱).

موزه هنرهای معاصر تهران